

بررسی جایگاه علم دادرسی در تحصیل دلیل در قوانین حقوقی ایران

شیوا براهوئی^۱، صادق علیخانی^۲

^۱ دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین المللی خرمشهر-خلیج فارس گروه حقوق خصوصی، خرمشهر، ایران

^۲ دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین المللی خرمشهر-خلیج فارس، استاد راهنما، گروه حقوق خصوصی، خرمشهر، ایران

چکیده

علم دادرسی از جمله مواردی است که از جایگاه ویژه ای در نظام حقوقی برخوردار می باشد و سابقه ای دیرینه دارد. جواز استناد قاضی غیرمعصوم به علم شخصی خود در مقام صدور حکم، یکی از مسایل مهم فقهی است که امروزه خود مسأله ساز شده و مورد ابتلای دستگاه قضایی است. این سوال که آیا قاضی میتواند در دادرسی خود را بی نیاز از دلیل بداند و تنها با علم خود رأی دهد یا پای بند اقتضای دلایلی است که دو طرف در دادرسی ارائه کرده اند یکی از سوالات مطرح در زمینه حقوق می باشد که درباره آن بحث های زیادی صورت گرفته است. گرچه بیشتر فقیهان به حجیت مطلق علم قاضی اعتقاد دارند اما نگرانی از فرار گرفتن دادرسی در معرض اتهام و امکان سوء استفاده او از قدرت، ضرورت طرح دقیق این بحث را نشان می دهد. به ویژه که امروزه دوباره پاره ای از دادرسان ادعا دارند که می توانند با اطلاعات شخصی و علم خود قضاوت نمایند. این تحقیق به شناسایی، اهمیت، تعریف، میزان تأثیر و طرق ارزیابی علم دادرسی می پردازد و سر انجام پس از طرح مباحث مربوطه به این نتیجه می رسد که گرچه نظر مشهور فقهای امامیه حاکی از اعتبار مطلق علم قاضی است، اما در حقوق موضوعه ایران با توجه به قوانین موجود تنها علم ناشی از ادله معتبر دانسته شده و علم شخصی دادرسی فقط کارکرد کنترلی سایر ادله را بر عهده دارد؛ به عبارت دیگر تنها در مقابل ادله خلاف واقع ایستادگی می کند اما نمی تواند در صدد اثبات امری بر آید.

واژه های کلیدی: علم، دادرسی، فقه، حقوق موضوعه، ادله اثبات دعوی، آیین دادرسی.

مقدمه

دین مبین اسلام زیباترین توصیف را در باب عدالت و دادرسی مطرح کرده است. در حقوق اسلام عدالت یک اصل کلی است اصلی که احکام باید با آن سنجیده شود و نه به عکس؛ نه این است که آنچه دین گفته عدل است بلکه آنچه عدل گفته دین است. اسلام می گوید: عدل در زمره علل احکام است و نه معلول و تابع احکام، بنابراین اصل عدالت یکی از اصول شیعه است. حیات جمعی آدمیان حقوق و تکالیفی را اقتضاء دارد که گاه در قالب نصوص دینی بیان شده و گاه انسان به واسطه فرد خویش این پیامبر درون به آن رهنمون می شود. در هر صورت سازگاری و انطباق این احکام با اصل عدالت با درک فطری آدمی و وجدان صورت میگیرد. موضوع عدل و احسان خصوصاً موضوع عدل گذشته از اینکه در قرآن کریم مکرر ذکر شده در تاریخ اسلام و در میان مسلمین فصلی طولانی دارد. مبحث عدل در میان سایر ادیان آسمانی جایگاه رفیعی دارد. یکی از مهمترین و اساسی ترین قوانین کشورها برای برپایی عدل، قانون آیین دادرسی است. نظم عمومی، امنیت داخلی، اجرای قوانین، احترام به آزادی و حقوق افراد، مصونیت اشخاص از هرگونه تعرض و همه زمینه هایی که بشر در آن توانا و پویا است، ارتباط زیادی با آن دارد. (تیموری، ۱۳۹۲)

از نظر مادی انسان موجود ناتوانی است که به تنهایی توانایی مبارزه با طبیعت و دشواری های زندگی را ندارد. همه باید به هم یاری رسانند و هر یک گوشه ای از این بار گران را به دوش کشد تا از مجموع قوای ناچیز آنها نیرویی بزرگ به وجود آید و با چیره بر طبیعت محیط را آماده زیستن سازد. از جهت معنوی نیز انسان محتاج محبت است و در همه حال خود را نیازمند الفت و معاشرت با سایرین می بیند. می خواهد دوست بدارد و دیگران نیز دوستش بدانند و همین نیاز یکی از عوامل مهمی است که او را به سوی اجتماع می کشاند از سوی دیگر خواسته های آدمیان به حکم فطرت با هم شباهت زیادی دارد و همه می خواهند در روابط خود با دیگران کمتر ضرر ببینند و هرچه سود ببرند همه طالب زندگی آسوده و قدرت بیشتر هستند. پس طبیعی است که نزاع و خصومت برای جلب منافع بیشتر و تامین زندگی بهتر در میگیرد. بدیهی است که چون بقای اجتماع انسان ها با آشوب و زورگویی امکان ندارد ضروری است قواعدی بر روابط اشخاص در جامعه حکومت کند که این قواعد علم حقوق را تشکیل می دهد و دادرسی یکی از مهم ترین ارکان آن است. (عقیقی، ۱۳۸۱)

اهمیت و ضرورت

چنانچه که بعداً روشن خواهد شد علم دادرسی در راس بقیه دلایل و به مثابه معیار و میزان ارزیابی و سنجش تاثیر آنها می باشد و به عبارتی سایر ادله مانند اقرار و شهادت و اسناد و سوگند تا جایی که در اثبات دعوی موثر خواهند بود که با علم و قطع دادرسی مخالف نباشند و گرنه کاربرد و قدرت اثباتی خود را در دعوی مطرح شده از دست می دهند. اگرچه این موضوع یعنی علم قاضی در کتاب های فقهی با سابقه ای از هزار سال قبل مطرح گردیده است اما جز در برخی نوشته های دانایان حقوق به طور کامل مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است که از این رو دارای جنبه هایی است که به نظر می رسد نیاز به بحث و بررسی دارد.

هدف

این تحقیق یک تحقیق نظری کاربردی است. هدف نظری تحقیق شناخت مبنای علم قاضی در سابقه فقهی است یعنی اینکه شارع براساس چه اصول و مبانی ای علم قاضی را قابل استناد دانسته است و اینکه آیا امروزه نیز همان اصول و مبانی برای استناد به علم قاضی وجود دارد یا خیر؟ هدف کاربردی نیز دارد، خصوصاً برای قانونگذار که در امور آیین دادرسی مدنی و ادله

اثبات دعوا و تحصیل دلیل جایگاه علم قاضی را به عنوان دلیل روشن کرده تا قاضی بداند که آیا می تواند از آن استفاده کند یا خیر و در صورت عدم جواز، بدان متوسل نشود.

سوالات

۱. چه اصول و مبانی ای علم قاضی را قابل استناد دانسته است؟
۲. آیا دادرسی می تواند به علمی که خارج از پرونده پیدا کرده است عمل نماید؟
۳. آیا امروزه نیز همان اصول و مبانی برای استناد به علم قاضی وجود دارد یا خیر؟
۴. هدف از دادرسی مدنی چیست؟
۵. آیا بین تحصیل دلیل و حکم دادرسی رابطه معنی داری وجود دارد؟

روش تحقیق

روش گردآوری از نوع کتابخانه ای بوده و بر پایه مقالات و مجله ها- نشریه های رسمی دولتی و مطبوعات در این زمینه می باشد

پیشینه

شریفی (۱۳۹۱) به بررسی جایگاه علم دادرسی در قوانین حقوقی ایران پرداخت و بیان داشت گرچه نظر مشهور فقهای امامیه حاکی از اعتبار مطلق علم قاضی است، اما در حقوق موضوعه ایران با توجه به قوانین موجود تنها علم ناشی از ادله معتبر دانسته شده و علم شخصی دادرسی فقط کارکرد کنترلی سایر ادله را بر عهده دارد؛ به عبارت دیگر تنها در مقابل ادله خلاف واقع ایستادگی می کند اما نمی تواند در صدد اثبات امری بر آید.

عقیقی (۱۳۸۱) به بررسی اعتبار علم قاضی در ادله اثبات دعوی پرداخت و بیان داشت در باره اعتبار علم شخصی قاضی برای اثبات دعوی در فقه اسلام نظرات مختلفی ابراز گردیده است و نظر مشهور فقیهان ما بر حجیت و اعتبار آن به عنوان طریق مستقل برای اثبات دعاوی تعلق گرفته است، خواه موضوع دعوی حق الله باشد و خواه حق الناس، براین نظر ادعای اجماع شده و پیروان آن به دلایلی از کتاب و سنت و عقل نیز استدلال کرده اند اگر قاضی بر اساس علم مبادرت به صدور رای کند مکلف است به طور مستدل مستندات حصول علم خویش را در متن دادنامه ذکر نماید تا امکان ارزیابی و نظارت در آن از سوی دادگاه بالاتر به منظور احراز رعایت معیارهای علم معتبر وجود داشته باشد.

سراج رضایی، ۱۳۸۳، در کتاب خود تحت عنوان قاعده منع تحصیل دلیل، اظهار می دارد: هر چند دادرسی آزادی تحقیق دارد، لکن از دسترسی به برخی از ادله مانند صدور قرار تحقیق و ملاحظه پرونده مرتبط و موثر در تصمیم دادگاه ممنوع می باشد.

پوراستاد، ۱۳۸۵، در رساله دکترای خود با عنوان نقش دادگاه در تحصیل دلیل و کشف حقیقت بیان میدارد: بر حقوق ایران حاکم است و نقش قاضی در اداره و ارزشیابی دلیل (قابل بررسی و تأمل باشد یا نباشد) تأثیراتی در اثبات دعوی داشته باشد یا خیر) از اهمیت شایانی برخوردار می باشد. با این حال همان طور که پیش تر گفته شد، دادرسی نمی تواند در ادله ی اخباری به تحصیل و تلقین دلیل بپردازد.

تعریف علم

علم معادل واژه انگلیسی Science و از ریشه لاتینی «ساینتیا» به معنای دانستن گرفته شده است و به آن بخشی از دانش بشری اشاره دارد که از طریق روش‌های تجربی حاصل شده است و قواعد علوم تجربی بر آن حاکم است و مجموعه دانسته‌هایی منسجم و روشمند درباره یک موضوع یا مطالعاتی است که برای دستیابی به یک هدف معرفتی است. (سروش، ۱۳۷۵)

اثر نسبی احکام مدنی

اثر احکام مدنی به افرادی که در دادرسی دخالت داشته اند، محدود می‌گردد و به اشخاص دیگر سرایت ندارد. رعایت دقیق این قاعده در صورتی که دادگاه از تحصیل دلیل ممنوع باشد و جریان دادرسی از هر جهت در اختیار اصحاب دعوا قرار گرفته باشد، کاملاً منطقی و خالی از اشکال است؛ چون حقیقت قضایی، حقیقت نسبی است و قاضی بی طرف است. هر چند هدف قانون گذار رسیدن به حقیقت مطلوب است ولی از آنجا که ابتکار رهبری دادرسی مدنی را اصولاً اصحاب دعوا به عهده دارند و قاضی به عنوان شخص بی طرف تنها به دلایلی می‌رسد که تقدیم کرده اند، لذا اثر حکم باید محدود به کسانی شود که در دادرسی دخالت داشته اند. بر خلاف امور جزایی که قاضی می‌تواند هر تحقیقی را که برای کشف ضروری می‌داند، انجام دهد.

تقابل با تکلیف مدعی به ارائه دلیل

هر چند دادرسی مدنی، سعی بر یافتن واقعیت دارد، لکن ارائه دلیل بر عهده طرفین است و این قاعده مورد قبول نظام های حقوقی بوده و جزو شرایط اساسی اثبات مورد بررسی واقع گردید. در حقوق اسلام قاعده ((البینتة علی المدعی)) و در حقوق کشور های دیگر قاعده مشابه، دادرسی را محدود به رسیدگی دلایلی مدعی می‌کند و مدعی باید دلیل وقوع حوادثی که ادعای او را اثبات می‌کند، ارائه دهد و قاضی مکلف به تطبیق موضوع با قوانین و قواعد حاکم است و بر همین اساس است که قاضی با وجود علم ممکن است مجبور به ترتیب اثر دادن به اسناد و اقرار خلاف آن باشد. دقت در این اصل که مدعی را به ارائه دلیل مکلف می‌سازد، گویای این حقیقت است که قاضی در تحصیل دلیل آزاد نیست

تقابل با اعتبار دستگاه قضایی

حفظ اعتبار دستگاه قضایی ایجاب می‌نماید، دادرسی از مداخله در دعاوی خصوصی خودداری نماید. چنانچه ذکر شد، تحصیل دلیل توسط دادرسی مدنی منجر به خروج دستگاه قضایی از جانب بی طرفی گردیده و سرانجام امر در معرض تهمت واقع شدن دستگاه قضایی در خروج عدالت خواهد بود که این امر منافات با اعتبار دستگاه قضایی دارد.

دلایل مخالفین قاعده منع تحصیل دلیل

پایه و اساس نظریات مخالفین قاعده فوق، بیشتر مبتنی بر نقد دلایل طرفداران قاعده منع تحصیل دلیل می‌باشد که بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در کنار این مطلب دلایلی نیز ذکر نموده اند که آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

قضای عینی و کشف حقیقت

هدف از دادرسی مدنی کشف واقعیت در درجه اول و سپس در صورت تعذر حصول آن فصل خصومت است و لکن می دانیم که انسان از اطلاق کلمه ی حقیقت به هر چیزی که با وسایل بسیار دقیق ثابت نشود یا به هر ادعایی که در همه موارد برای همه ی مردم معتبر نباشد، خودداری می کند. دادرسی مدنی نیز چنین وضعیتی به حکم بشر بودن دارد، امروز از دادرسی مدنی نمی توان خواست صرفاً به این اکتفا کند که ادله ی کدام یک از طرفین بهتر از دیگری است، بلکه دادرسی مدنی امروزی سعی می کند تا ببیند واقعیت حقوقی کجاست. هدف اصلی دادرسی مدنی امروز رسیدن به حقیقت عینی و مطابقت نمودن حقیقت قضایی با آن می باشد. دادرسی که در مطابقت حقیقت قضایی با حقیقت عینی دچار شک شود یا انحاء مختلف اسباب تجدید جلسات را جهت فرار از صدور رأی فراهم می کند یا بدون احساس رضایت و سکون نفس، انشاء رأی خواهد نمود؛ بنابراین ضرورت دارد اختیار لازم به این دادرسی جهت تحصیل دلیل برای مطابقت دادن حقیقت قضایی با حقیقت واقعی اعطاء نمود.

قابل ذکر است بین امور کیفری و مدنی در این خصوص قایل به تفکیک می شوند و معتقدند بر خلاف امر کیفری در امر مدنی گرایش به سمت حقیقت قضایی می باشد؛ زیرا دادرسی صرفاً در حیطه ادله ی ابرازی طرفین باقی می ماند و گامی فراتر از آن بر نمی دارد و اجبار قاضی مدنی در محدود کردن به ادله تقدیمی طرفین ممکن است وی را بر آن وادارد که علی رغم علم به حقیقت عینی، به حقیقت قضایی ترتیب اثر دهد و حقیقت مطلق را نادیده بگیرد. (پورزند مقدم، ۱۳۸۰)

در حالی که می دانیم سیاست قانون گذاری در ایران در چند دهه ی اخیر در باب آیین دادرسی مدنی متحول شده و با عطف توجه به حقیقت عینی دادرسی مدنی را تا حدی موظف ساخته درصدد جستجوی آن برآید و در امر کیفری نیز می دانیم که وقتی دادرسی به واقع امر اقلع را حصول ننماید، برخی دلایل بر ایشان تعبداً حکومت خواهد نمود. دادرسی خواه در امر کیفری، خواه در امر مدنی در پی اجرای عدالت است و لازمه اجرای آن کشف حقیقت عینی می باشد ولی باید توجه نمود که بین عدالت در مفهوم کیفری با مفهوم آن در امر مدنی تفاوت وجود دارد؛ جامعه از نقش عدالت جوئی دستگاه دادگستری در امر کیفری، انتظار کشف دلایل را دارد ولی در دادرسی مدنی از دادرسی عدم دخالت وی در کشف حقیقت را دارد؛ به عبارت دیگر در دستگاه دادگستری مدنی، دادرسی در حدود محتویات پرونده و زمینه اینکه طرفین تدارک دیده اند، نسبت به اداره ی دلیل و تحصیل آن، جهت کشف حقیقت اقدام می کند. در حالی که در امر کیفری دادرسی مقید به وجود چنین زمینه ای نبوده بلکه وظیفه او کشف دلیل است نه تحصیل دلیل و فاصله بین تحصیل دلیل و کشف دلیل در فراهم بودن زمینه فعالیت دادرسی می باشد.

حمایت از ذی حق

قانون گذار به لحاظ بی عدالتی های قضایی ناشی از محدودیت نقش دادگاه در تحصیل دلیل و برخوردار نمودن طرفین دعاوی از امکانات مساوی دفاعی، اختیارات وسیعی باید برای کشف واقع یا حقیقت و ارزیابی دلایل به دادگاه اعطاء نماید و یکی از وظایف دادرسی مدنی، پشتیبانی از حق است. یکی از اساتید در این خصوص معتقد است: ((بی طرفی دادرسی در صورتی فضیلت است که نسبت به شخصیت و مقام و اوصاف دو طرف باشد، نه چیرگی ظلم بر عدل و نباید آن را با بی تفاوتی اشتباه کرد)). (کاتوزیان، ۱۳۸۳)

لزوم حفظ اعتبار دستگاه قضایی

منع دادرسی از تحصیل دلیل، غالباً منجر به جدایی حقیقت قضایی از حقیقت واقعی خواهد بود. در این حال دادرسی با وجود احراز مغایرت این دو مجبور به انشاء رأی خواهد بود این امر منافات با اعتبار دستگاه قضایی دارد. مردم از دستگاه قضای انتظار دادگستری دارند، نه اینکه با احراز صحت به غیر واقع بودن عمل نماید.

نقد دلایل موافقان قاعده منع تحصیل دلیل

دلایل موافقین قاعده منع تحصیل دلیل ذکر شد ولی بررسی آن دلایل، نشانگر عدم قاطعیت و یا تفسیر نادرست از مبنای اتخاذی می باشد؛ لذا، ارزش قابلیت استنادی آن، به قرار زیر مورد بررسی واقع می شود؛ البته طرفداران و مخالفین قاعده هر دو به حفظ اعتبار دستگاه قضایی استناد نموده اند که جهت رعایت ایجاز صرفاً در تحلیل دلایل مخالفین قاعده این دلیل مورد بررسی قرار می گیرد.

اول - نقد استدلال به اختلاف طرز دادرسی مدنی با دادرسی کیفری و هدف آن دو

موافقین قاعده منع تحصیل دلیل به اختلاف طرز دادرسی مدنی و کیفری پافشاری می کنند، با قبول اینکه جلوه نفع حقوق عمومی در آیین دادرسی کیفری بیشتر از آیین دادرسی مدنی است، اما به وجود این تفاوت جلوه را نمی توان مبنای قاعده قرار داد؛ زیرا با تحول صورت گرفته در جامعه، دیگر دادرسی مدنی، نه برای جلوگیری از منازعه و فصل خصومت بلکه برای کشف حقیقت رسیدگی می کند. تأثیری که مکتب سوسیالیسم در قوانین داشته، غیر قابل انکار می باشد؛ اساس این مکتب بر مبنای کشف حقیقت قرار دارد و کوشش می کند نابرابری موجود بین طرفین را با استمداد از نیرو و قدرت جامعه برای حمایت از ضعیف و احراز واقع جبران کند. امروزه مفهوم حق خصوصی رو به زوال می رود و سخن از تکلیف به میان می آید. آیین دادرسی مدنی که وسیله احقاق حق و اجرای حق است، تأثیر بیشتری از این دگرگونی و مداخله دولت داشته است. آیین دادرسی مدنی که روزگاری وسیله ی احقاق خصوصی به شمار می رفت، امروزه شاخه ای از حقوق عمومی تلقی می شود؛ زیرا تمییز حق و اقامه عدل یکی از وظایف اصلی دولت است و بی طرف بودن دادرسی و مؤثر بودن توافق اصحاب دعوا در بعضی امور، ماهیت خدمت عمومی او را دگرگون نمی سازد (همان، ۱۳۷۹). اگر قرار باشد تفکیک بین آیین دادرسی مدنی و کیفری مبنای قاعده منع تحصیل دلیل باشد، با از بین رفتن این تفکیک باید استدلال مزبور رد گردد.

از نظر هدف دادرسی نیز امروز صرفاً هدف دادرسی مدنی، ((فصل خصومت))، محسوب نمی شود؛ بلکه دادرسی رأی خود را اساساً بر مبنای ((احقاق حق)) و ((اجرای عدالت)) صادر می کند. هر چند بین عدالت مورد انتظار مردم از دادگاه مدنی یا دادگاه کیفری تفاوت وجود دارد ولیکن نمی توان تردید نمود که در هر دو مردم انتظار عدالت گستری دارند، نه چشم بستن فرشته عدالت.

نقد تساوی طرفین دعوا و استقرار امنیت قضایی

قابل شدن اختیار تحصیل دلیل برای دادرسی با مساوات بین طرفین تقبل ندارد؛ زیرا هدف اولیه دادرسی کشف حقیقت است و منظور از تساوی این است که هر دو طرف فرصت و امکانات مساوی برای طرح یا پاسخگویی دعوا را داشته باشند و بدیهی است تحصیل دلیل مغایرت با این امر ندارد زمانیکه دادرسی مدنی اقدام به تحصیل نمود و آن را در معرض مناقشه ی طرفین قرار داد، این اصل راهبردی حاکم بر دادرسی مدنی برآورده شده است. بدیهی است، اقدام دادرسی در تحصیل دلیل، نباید با هدف برتر قرار دادن یکی از طرفین صورت گیرد.

معیارها و ملاک ها از امور اعتباری و غیرثابت هستند؛ پیش از این، هدف دادرسی مدنی حل و فصل دعوا بود ولی در زمان حاضر، سخن از کشف حقیقت است؛ امروزه جامعه از قضات انتظار دارد در صورتی که در گذشته چنین توقعاتی وجود نداشته است؛ وقتی دعوا به دادرسی ارجاع می شود، از حالت خصوصی خارج می شود و دادرسی مبنای واقع رسیدگی می کند. در واقع طبق معیارهای روز، تحقیق قاضی به حالت تساوی اصحاب دعوا صدمه نمی زند؛ بلکه هر شخص متعارف می داند با ارجاع دعوا به دادرسی، او اقدامات لازم را برای کشف واقع به عمل می آورد؛ جامعه این اقدامات را تجاوز به حریم شخصی افراد و موجب زوال امنیت قضایی نه تنها تلقی نمی کنند، بلکه آن را از تکالیف دادرسی می داند.

نقد استناد به بی طرفی دادرس

طرفداران قاعده منع دادرس از تحصیل دلیل معتقد بودند که از آثار اصل بی طرفی دادرس این است که وی اعمالی را که نتیجه ی آن پیروزی یکی از طرفین دعوا باشد، انجام ندهد؛ و همان طور که قبلاً ذکر شد منظور از بی طرفی دادرس این است که مرجع رسیدگی به یکی از طرفین دعوا نباید نظر خاص داشته باشد. تحصیل دلیل فی نفسه بر خلاف اصل بی طرفی دادرس محسوب نمی شود، چرا که تحصیل دلیل به معنی مورد توجه قرار دادن یکی از طرفین نبوده بلکه^۱ تلاش دادرس در جمع آوری دلیل مورد غفلت طرفین است و هدف دادرس از این فعل و انفعالات کشف حقیقت است، نه مورد توجه قرار دادن یکی از اصحاب دعوا. (همان، ۱۳۸۰)

بیان کننده این امر که تحصیل دلیل فی نفسه ملازمه با خروج دادرس از بی طرفی ندارد، الزام و تکلیف دادرس کیفری در جمع آوری و تحصیل دلیل می باشد؛ با وجود این که دادرس کیفری مکلف به تحصیل دلیل بوده، لکن نباید از اصل بی طرفی تجاوز نماید. در واقع طرفداری دادرس در امر تحصیل دلیل از جانب واقع است نه یکی از طرفین و تحصیل دلیل در امر مدنی یا امر کیفری ملازمه ای فی نفسه به خروج دادرس از مرض بی طرفی ندارد و به همین جهت باید بین بی طرفی دادرس و عدم اطلاع دادرس قایل به تمیز شد. کسانی که اعتقاد به ممنون دادرس از تحصیل دلیل دارند، در واقع روی مفهوم عدم اصلاع و بی تفاوتی دادرس تکیه نموده ان نه مفهوم بی طرفی دادرس. لازم به ذکر است که هنر دادرس در خروج از بی تفاوتی و عدم تجاوز از مرز بی طرفی است و این امر اسان نیست و بنابر نظر یکی از اساتید دشوارترین گام های عدالت سازگار کردن بی طرفی با پرهیز از بی تفاوتی و کاهلی در پشتیبانی از حق است.

نقد استناد به اثر نسبی احکام مدنی

استناد به تعارض بین اثر نسبی احکام مدنی با قاعده تحصیل دلیل نیز قابل مناقشه است، در جهت تقویت این استدلال، ادعا شده در فرض پذیرش اینکه هدف دادرس کشف حقیقت است، دیگر اعتراض شخص ثالث قابل پذیرش نیست؛ چون نیازی به رسیدگی دوباره نیست و واقع مطلب قبلاً کشف شده است؛ به همین جهت در امور کیفری اعتراض ثالث وجود ندارد؛ چرا که دادرس جزایی از هر وسیله جهت کشف واقع استفاده می کند. در انتقاد از این نظریه به دلایل متعددی میتوان استناد کرد؛ اولاً مبنای وجود ثالث به شکایت از رأی مدنی مختلف فیه بوده و علاوه بر بی طرفی دادرس، دلایل دیگری از جمله تشبیه آثار حکم به قرارداد و لزوم حفظ منافع اشخاص ثالث و توسل به مبانی اعتبار امر قضاوت شده و غیره استناد شده است (کاتوزیان) و مبنای حق ثالث به شکایت از رأی مربوط به بی طرفی دادرس نیست. ثانیاً اگر بی طرفی دادرس مبنای اثر نسبی حکم مدنی باشد، در این صورت اگر دادرس حق تحصیل دلیل داشته باشد، باید معتقد به عدم اثر نسبی حکم بود؛ در حالی که می دانیم در بسیاری از موارد که دادرس حق تحصیل دلیل دارد، حکم یا تصمیم صادره توسط وی دارای اثر نسبی بوده و اثر مطلق ندارد؛ از جمله این موارد تصمیم حسبی دادگاه بوده که طبق ماده ۴۴ قانون امور حسبی قابل اعتراض شخص ثالث می باشد، در حالی که ماده ۱۴ قانون امور حسبی برای دادرس حق تحصیل دلیل قایل است و همین طور اعتراض مقرر در تبصره ۱ ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی در خصوص آلات و وسیله جرم یا تحصیلی در اثر جرم و... در امور کیفری. ثالثاً حتی با فرض پذیرش نظر مخالفان قاعده منع تحصیل دلیل در خصوص مبنا بودن بی طرفی دادرس در اعتبار اثر نسبی حکم دادگاه مدنی، از آنجا که رهبری دادرسی مدنی اصولاً به عهده ی اصحاب دعواست؛ و دادرس غالباً به عنوان شخص بی طرف تنها به دلایلی که آنان تقدیم کرده اند رسیدگی می کند و حتی در فرض دخالت، نظر به اینکه این توانایی به طور مطلق نیست و ضرورتاً وی به سبب

دوری از حقیقت قضیه فقط توانایی استفاده از دلایلی را دارد که طرفین زمینه آن‌ها را فراهم کرده‌اند، هیچ نمی‌توان ادعای کشف تمام حقیقت را نمود. بدیهی است با تغییر اصحاب دعوا این اوضاع و احوال تغییر چشمگیری خواهد نمود و ممکن است با استفاده از وسایل جدید، به کشف امر دیگری موفق گردد و ارائه دلیل جدید توسط شخص ثالث، در اثبات و کشف حقیقت واقعی و نه قضایی، نقش مهمی دارد. بنابراین هر چند به قاضی اختیار تحصیل داده شود، چون ضرورت جامعه و حقایق موجود، دست دادرس را بسته است، به طور مسلم حقیقت قضایی از واقعیت به دور خواهد بود؛ این وضعیت نه تنها در امور مدنی بلکه در مسایل کیفری که از دیرباز قاضی حق تحصیل دلیل داشته است، حاکم بوده و قاضی کیفری حکم خود را عین واقعیت نمی‌داند.

نقد استناد به تقابل تکلیف مدعی به ارائه دلیل با تحصیل دلیل

هر چند به ظاهر اختیار دادرس برای تحصیل دلیل منافات با تکلیف مدعی به ارائه دلیل دارد ولی آنچه قابل توجه است، این است که دادرس نباید به تحصیل دلیلی بپردازد که موجب قرار گرفتن^۱ دادرس در موقعیت مدعی باشد، لازمه این امر این خواهد بود که دادرس در موقعیتی اقدام به تحصیل نماید که زمینه تحصیل دلیل فراهم باشد؛ به عبارت دیگر تحصیل دلیل جهت اثبات دعوا نباید صورت گیرد، بلکه جهت روشن شدن واقع موضوع مورد توسل دادگاه خواهد بود، نه قایم مقامی طرفین دعوا و بر این اساس بین این دو امر تقابل حاصل نخواهد شد. برخی از حقوقدانان جهت مرتفع نمودن این تقابل معتقدند، علت عدم تقابل این است که وقتی که ادله مورد ابراز خواهان برای اثبات دعوا کافی نباشد، دادرس برای روشن شدن موضوع اقدام می‌نماید (عظیمی) به نظر می‌رسد این نظر موجب تقابل دو امر خواهد شد و اقدام دادرس جهت اثبات دعوا صورت نمی‌گیرد، بلکه جهت کشف حقیقت مورد توجه می‌باشد و بر همین اساس نظر حقوقدانانی که اختیار دادرس در تحصیل دلیل را استثناء بر وظیفه مدعی در اثبات محسوب نموده‌اند قابل قبول نمی‌باشد (گلدوزیان-۱۳۸۵)

نقد دلایل مخالفان قاعده منع تحصیل دلیل

دلایلی که مورد استناد مخالفین قاعده منع تحصیل دلیل بود، غالباً در بررسی دلایل موافقین قاعده منع تحصیل دلیل، مورد تحلیل واقع شد. دو دلیلی به طور مستقل مورد استناد مخالفین بوده است که عبارتند از:

اول- نقد استناد به قضاوت عینی و کشف حقیقت

هر چند هدف دادرس مدنی احقاق حق و اجرای عدالت است ولیکن موقعیت دادرس مدنی در این مورد مشابه موقعیت دادرس کیفری نبوده و دادرس مدنی در صورتی در مقام حق‌گذاری و اجرای عدالت خواهد بود که موقعیت احقاق حق فراهم آمده باشد و دادرس مدنی حق و اختیار ایجاد چنین موقعیتی را برخلاف دادرس کیفری ندارد؛ در امر مدنی، دادرس حق انجام تحقیقات به مانند بازپرس ندارد، دادگاه را جهت تدارک زمینه‌ی احقاق حق و کشف واقع ترک نمی‌کند؛ اقدامات او اساساً جنبه‌ی تفتیشی ندارد، بنابراین ادعای کشف حقیقت و لزوم آن برای دادرس با این اوصاف منطبق با واقع نخواهد بود، چرا که او سرانجام در حصار دلایل طرفین باقی می‌ماند.

دوم- نقد استناد به حمایت از ذی حق

معتقدان به اختیار دادرس در تحصیل دلیل به لزوم حمایت از ذی حق اصرار نموده‌اند؛ این دلیل، گمراه کننده است؛ چرا که اگر مبنای اقدام دادرس را حمایت از ذی حق بدانیم، در این صورت اقدام دادرس بیانگر ذی حق

بودن یکی از طرفین دعواست و در آن صورت موقعیتی برای تحصیل دلیل وجود ندارد و بهتر این است که بگوییم اقدام دادرس در تحصیل دلیل جهت احراز واقع است.

سوم- نقد استناد به لزوم حفظ اعتبار دستگاه قضایی

تحلیل عقاید طرفداران و مخالفین قاعده منع تحصیل دلیل مبین این نکته است که اولاً دادرس در صورت توسل به تحصیل دلیل نباید خود را از مرز بی طرفی خارج کند و در عین حال آنچه دادرس نسبت به آن رأی صادر می نماید، عین واقعیت تلقی نخواهد شد. صرف تحصیل دلیل با این وصف ملازمه با ورود دادرس در دعوی خصوصی ندارد؛ بنابراین نمی توان گفت اساساً تحصیل دلیل منافات با حفظ اعتبار دستگاه قضایی دارد، بلکه در جهت حفظ آن با رعایت تشریفات خواهد بود.

نتیجه گیری

بررسی ها نشان می دهد که اگر چه علم دادرس را نمی توان دلیلی مستقل در امور خصوصی به حساب آورد، لیکن این بدان معنی نیست که علم او فاقد هرگونه اعتباری است. بلکه، چون وظیفه ی اداره و ارزیابی دلایل قانونی بر عهده ی قاضی است، اولاً علم ناشی از دلایل معتبر خواهد بود، ثانیاً اگر مفاد دلایل ابرازی، مخالف علم قاضی باشد و قاضی به عدم صحت آنها علم داشته باشد، نمیتواند به این نوع از دلایل که بر عدم صحت آن ها آگاه است ترتیب اثر دهد و باید به مفاد سایر ادله رسیدگی و مطابق آنها حکم صادر نماید؛ بنابراین ضمن پذیرش نظام دلایل قانونی در زمان حاضر، باید برای علم دادرس اهمیت بیشتری نسبت به سابق قایل بود. این رویکرد قانونگذار در برخی از مواد قانون آیین دادرسی مدنی جدید به وضوح دیده می شود. به عبارت روشن تر با وضع قوانینی مثل ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ هجری شمسی و رویکرد قانونگذار به کشف حقیقت در دعاوی، اگرچه دلایل قانونی هنوز به اعتبار خود باقی هستند، لکن دیگر موضوعیت مطلق نداشته و به نحوی طریق به سوی واقع بوده و در جهت ایجاد علم در وجدان قاضی کاربرد دارند و از سوی دیگر تحصیل دلیل عمل قبیحی نیست بلکه این تلقین دلیل است که مذموم می باشد واصل بی طرفی دادگاه مبنای قاعده منع تلقین دلیل است.

منابع

۱. پورزند مقدم، پژمان ۱۳۸۰: «اعتبار گواهی گواه عینی»، مجله ی حقوقی و قضایی داگستری، ش ۳۴
۲. کاتوزیان، ناصر ۱۳۸۰: اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، تهران، میزان، چ ۱
۳. _____: اثبات و دلیل اثبات، ج ۲، تهران، میزان، چ ۱، ۱۳۸۳ هـ.ش.
۴. _____: اعتبار امر قضاوت شده در عوای مدنی، تهران، کانون وکلای دادگستری مرکز، چ ۴، ۱۳۷۳ هـ.ش.
۵. _____: کلیات حقوق - نظریه عمومی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ ۱، ۱۳۷۹ هـ.ش. عظیمی، محمد، ادله اثبات دعوا، صص ۵۶ و ۵۵ و دکتر سید محسن صدر زاده افشار؛ ادله اثبات دعوی در حقوق ایران، ص ۳۳
۶. گلدوزیان، ایرج؛ ۱۳۸۲، ادله اثبات دعوا، تهران، میزان، چ ۱، ص ۳۱
۷. تیموری، پروانه، ۱۳۹۲، بررسی تطبیقی آیین دادرسی کیفری در مذاهب زرتشت و اسلام و حقوق موضوعه
۸. شریفی، محمدهادی، ۱۳۹۱، بررسی جایگاه علم دادرس در قوانین حقوقی ایران
۹. سروش، عبدالکریم، ۱۳۷۵، علم چیست، فلسفه حکمت چیست.

Investigating the Judge's Knowledge in the Acquisition of Reason in the Legal Rules of Iran

Shiva Barahouei¹, Sadegh Alikhani²

1. Islamic Azad University, International Branch of Khorramshahr-Persian Gulf, Department of Private Law, Khorramshahr, Iran

2. Assistant professor, Islamic Azad University, International Branch of Khorramshahr-Persian Gulf, Department of Private Law, Khorramshahr, Iran

Abstract

The judge's knowledge is of special importance in the Iranian legal system and has a long history. The subject-to-guilt judge's permit to rely on his personal knowledge when sentencing is one of the key judicial issues which has nowadays become problematic for the judiciary. The question whether the judge can consider himself in need of no reason and can judge only based on his own knowledge or just rely on the reasons offered by the two sides in the trial process is one of the controversial issues in law. Although most jurists believe in the judges' absolute authority to rely on their knowledge, concerns about their being subject to accusation and their possibility to abuse their power show the need to raise and scrutinize this important issue, especially at the present time when some judges claim that they can judge based on their personal information and knowledge. This research has tried to define judges' knowledge and identify its effect on the trial, coming to the conclusion that although Shi'a jurists consider that judges' knowledge is absolutely valid, the Iranian substantive law validates and accepts only the reason-based knowledge and regards the judges' personal knowledge as just having the function of controlling other reasons. In other words, it stands only against false arguments, and can never prove anything.

Keywords: knowledge, judge, jurisprudence, substantive law, evidence, code of procedure
